

موجبات طلاق از منظر فقه شافعی و حنفی

سید مهدی میرداداشی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۲۰)

چکیده

مسئله طلاق یکی از مسائل مهم و مبتلابه جوامع مختلف از جمله جامعه اسلامی ما می‌باشد، به شکلی که از آن به عنوان «بیماری یا طاعون قرن» نام برده می‌شود. طلاق و پیامدهای زیانبار آن را می‌توان از زوایای مختلف اجتماعی، روانی، اقتصادی و حکومتی مورد بررسی قرار داد، اما آنچه که در این مجموعه می‌آید بررسی موجبات طلاق آن هم از دیدگاه مذهب شافعی و حنفی است. با پیدایش نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، یکی از دغدغه‌های دست اندرکاران، بحث ارتباط و تعامل مثبت با مذاهب اسلامی غیر شیعه با انگیزه ایجاد وحدت میان مسلمانان، بوده است. اصل دوازدهم قانون اساسی با تصریح به این که دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و تأکید بر غیر قابل تغییر بودن آن، با اشاره به مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی، مقرر داشته، این مذاهب دارای احترام کامل می‌باشند و در انجام مراسم مذهبی، تعلیم و تربیت دینی خویش آزادند و در امور احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث، وصیت و...) و دعاوی مربوط به آن‌ها در دادگاه‌ها رسمیت دارند. هدف اصلی از نگارش این مقاله ارائه گزارشی در مورد دیدگاه فقهی مذهب شافعی و حنفی در امر موجبات طلاق می‌باشد تا قضات محترم محاکم دادگستری ایران را در اجرای اصل دوازدهم قانون اساسی یاری نماید.

کلیدواژگان

احوال شخصیه، طلاق، مذهب حنفی، مذهب شافعی.

* استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

رایانامه: mirdadashim@yahoo.com

مفهوم لغوی و اصطلاحی طلاق

طلاق در لغت به معنای باز نمودن بند آمده، اعم از این‌که این قید و بند امری حسی و مشهود؛ مانند افسار اسب یا قید و بند اسارت و یا امری معنوی؛ مانند قید نکاح باشد. طلاق مصدر فعل «طَلَّقَ» به فتح لام و ضم لام می‌باشد و به عنوان اسم مصدر فعل «طَلَّقَ» استعمال می‌شود که مصدر آن از فعل «طَلَّقَ» تطبیق می‌باشد (الخن و البغاء، ۱۴۱۷هـ ق، ۲، ۱۱۳، الجزیری، ۱۴۱۱هـ ق، ۴، ۲۷۸؛ ابن منظور، ۱۴۰۵هـ ق، ۸، ۱۸۷؛ الطریحی، ۱۳۶۷، ۲، ۵۷).

در اصطلاح فقه شافعی باز نمودن قید نکاح با لفظ طلاق و مانند آن است. «حلّ عقدة النکاح بلفظ الطلاق و نحوه» فقهای شافعی بر اساس چنین تعریفی از طلاق، بر این عقیده‌اند که طلاق رجعی نیز مانند طلاق بائن، قید نکاح را بر می‌دارد؛ بنابراین بر شخص طلاق دهنده تمتع و یا وطی زن در ایام عده رجعی حلال نیست، مگر آن‌که با لفظ صریح یا کنایه ابتدا رجوع نموده باشد^۱ (الخن، پیشین، ۱۱۳؛ السرخسی، ۱۴۰۹هـ ق، ۶۲).

و در اصطلاح فقه حنفی عبارت از برداشتن قید و بند نکاح با لفظ مخصوص به صورت بالفعل یا بالقوه می‌باشد.

رفع قید النکاح حالاً او مآلاً بلفظ مخصوص (الحنفی، ۱۴۲۲هـ ق، ۳، ۳۴۲) فقهای حنفی بر اساس چنین تعریفی از طلاق، بر این باورند که در طلاق رجعی، رفع قید مطرح نمی‌باشد فلذا قید «مآلاً» آمده؛ بنابراین در ایام عده طلاق رجعی، زن و مرد می‌توانند از یکدیگر تمتع ببرند (مغنیه، ۱۳۷۷ ش، ۴۴۴).

مشروعیت طلاق از نظر اسلام

با وجود این‌که اسلام به ایجاد و استحکام بنیان خانواده نظر داشته و دارد و در روایات متعددی بر

۱. «الطلاق في اللغة عبارة عن ازالة القيد و هو مأخوذ من الاطلاق، يقول الرجل اطلق ابلي و اطلقت اسيري و طلقت امرأتي، فالكل من الاطلاق»

ازدواج و تشکیل خانواده تاکید شده تا ضمن بقای نسل انسان، باب بسیاری از مفاسد اخلاقی، جنسی و اختلاط نسل مسدود گردد، از کنار واقعیات زندگی بشری و این که ممکن است خانواده که مظهر عشق و صفا و کانون محبت و دوستی است، تبدیل به کانون قهر و اختلاف و گروکشی شود، به راحتی نگذشته است؛ لذا با تدبیری حکیمانه، طلاق را پذیرفته است، و این در واقع جهت تأمین مصلحت زوجین می باشد. با وجود این، اسلام طلاق را به شدت مورد نکوهش قرار داده و آن را مبعوض خداوند معرفی نموده است، یعنی هر چند طلاق در اصل جایز است ولی اگر نیاز شدید به آن نباشد ناپسند و مکروه است، این روایت نبوی (ص) از جوامع روایی اهل سنت و شیعه نقل شده است که: «ابغض الحلال الی الله الطلاق؛ مبعوضترین و ناپسندترین حلالها نزد خداوند طلاق است» (سابق، ۱۹۹۵ م، ۲، ۱۶۲؛ الشربینی، ۱۹۹۵ م، ۳، ۳۵۶؛ عاملی، ۱۴۰۳ هـ ق، ۱۵، ۲۶۶ و ۲۶۸؛ الحنفی، پیشین، ۳۴۴) جلال الدین محمد مولوی با الهام از حدیث فوق بیت زیر را سروده است:

تا توانی پا منه اندر فراق ابغض الاشیاء عندی الطلاق (مولوی، ۱۳۴۷، ۷۱۲).

بنابراین در اسلام «طلاق» به عنوان آخرین راه حل در زمانی که دیگر امیدی به تداوم زندگی زناشویی وجود ندارد، به کار می رود تا باب مفاسد دیگر بسته بماند؛ زیرا براساس تجربه به وضوح می توان عواقب و مصیبت های فقدان طلاق در جوامع اروپایی را ملاحظه نمود، زمانی که زن و شوهر در زندگی مشترک خود بنا بر هر دلیلی به بن بست می رسند و قانون آنها را ملزم به ادامه زندگی مشترک می کند، باب بسیاری از جرائم از قبیل زنا، خیانت، قتل، اعتیاد و غیره مفتوح می گردد، بدیهی است طلاق و پیامدهای آن نیز برای جوامع آثار مخربی در پی دارد، اما با توجه به رویکرد اسلام در مبعوض شمردن طلاق، باید گفت در صورت عدم تفاهم بین زن و شوهر و لزوم تداوم زندگی، بسا آثار مخرب چنین زندگی ای به مراتب بیشتر از طلاق خواهد بود (الزحیلی، ۱۴۱۸هـ ق، ۹، ۶۸۷۴).

از نظر مذهب شافعیه اصل در طلاق حظر و منع می باشد نه اباحه، چه این که فقهای این مذهب در مقام بیان اقسام طلاق از جهت حکم مترتب بر آنها می گویند: یکی از این اقسام، طلاق مکروه می باشد؛ مانند موردی که زن هیچ مشکلی نداشته باشد (الشربینی، پیشین، ۳۰۷) از این گفته

فهمیده می‌شود که اصل در طلاق از دیدگاه مذهب شافعی «منع» می‌باشد و الا طلاق نسبت به زنی که مشکلی ندارد مکروه نخواهد بود (زیدان، ۱۴۱۷ هـ ق، ۷، ۳۵۳) ^۱.
از نظر مذهب حنفی، به جهت اطلاق آیات قرآنی، اصل در طلاق، اباحه می‌باشد.
مانند این کلام خداوند که می‌فرماید: «لا جناح علیکم ان تطلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة (بقره، ۲۳۶) و قول خداوند: «فطلقوهن لعدتهن» (طلاق، ۱)
چنانچه رسول خدا (ص) همسرش «حفصه» را طلاق داد و صحابه نیز به این عمل مبادرت می‌ورزیدند (الزحیلی، پیشین، ۶۹۲۰).

ادله مشروعیت طلاق

عمده ترین دلایل مشروعیت طلاق از قرآن کریم، سنت پیامبر (ص) و اجماع می‌باشد.
۱- خداوند می‌فرماید: «الطلاق مرتان فإمساك بمعروف او تسريح باحسان؛ طلاقى که بازگشت دارد، دو مرتبه است و در هر مرتبه باید به طور شایسته همسر خود را نگهداری کند یا با نیکی او را رها سازد» (بقره، ۲۲۹) و نیز می‌فرماید: «یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن؛ ای پیامبر هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه آنها را طلاق دهید.» (طلاق، ۱).
۲- روایت نبوی (ص): «ابغض الحلال الی الله تعالی الطلاق؛ مبعوضترین و ناپسندترین حلالها نزد خداوند طلاق است.» (سابق، پیشین، ۱۶۲؛ الشربینی، پیشین، ۳۵۶؛ عاملی، پیشین، ۲۶۶ و ۲۶۸؛ الحنفی، ۱۴۱۹ هـ ق، ۳، ۴ و ۵، ۱۳۶).
۳- اجماع: «فقد اتفقت كلمة العلماء علي مشروعيته و لم يخالف منهم احد» (الخن و البغاء، پیشین، ۱۱۴/۲؛ الکوهجی، ۳، ۳۵۷؛ الحنفی، پیشین، ۱۳۶) ^۲ در فقه حنفی، علاوه بر ادله سه گانه فوق به دلیل عقل نیز استناد شده است (الحنفی، پیشین، ۱۳۶).

۱. «و يفهم من هذا القول ان الاصل في الطلاق عند الشافعيه هو الحظر و الا لما كان مكروها بالنسبة للزوجه المستقيمة الحال»

۲. بدیهی است بر خلاف فقه امامیه، اجماع در نزد اهل سنت فی نفسه قابل استدلال است.

موجبات طلاق

بند اول: طلاق با اراده مرد

به فرموده خداوند، حق طلاق اصالتاً با مرد می‌باشد: «او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح؛ یا آن کس که گره ازدواج به دست اوست آن را ببخشد» (بقره، ۲۳۷؛ قربانی لاهیجی، ۱۳۸۱، ۹، ۱۶۴) ^۱ و کسی که اختیار ازدواج در دست وی می‌باشد زوج است (الخن، پیشین، ۲، ۱۲۳؛ الجوزیه، ۱۴۲۱ هـ ق، ۵، ۳۹۵؛ الزحیلی، پیشین، ۶۸۸۵).

سه طلاق در اختیار مرد قرار دارد؛ دو مورد آن رجعی و مورد سوم، بائن است که در آن رجوع نخواهد بود، مگر به شرایطی مرد بتواند زن سابق خود را به عقد خویش در آورد. خداوند در این باره می‌فرماید: «الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان* فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره»؛ یعنی طلاقی که بازگشت دارد، دو مرتبه است. و در هر مرتبه باید به طور شایسته همسر خود را نگهداری کند یا با نیکی او را رها سازد. اگر بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر شوهر، زن خود را طلاق داد از آن به بعد زن بر او حلال نخواهد بود مگر این‌که زن همسر دیگری انتخاب کند. (بقره، ۲۲۹ و ۲۳۰).

در واقع با ترکیب مضمون دو آیه فوق، روشن می‌شود که تعداد طلاق‌های مرد سه مرتبه است و بعد از مرتبه سوم -که طلاق بائن است- مرد حق رجوع ندارد و تنها بعد از انقضای عده، زن می‌تواند شوهر دیگری انتخاب نماید و اگر از شوهر دوم طلاق گرفت، بعد از انقضای عده، مجدداً می‌تواند با شوهر سابق خویش ازدواج نماید. در تعبیر فقهی از این عمل به «تحلیل» یاد می‌شود. از نظر شافعی و حنفی برای حلال شدن زن و شوهر اول با عقد جدید، مراحل زیر باید طی شود:

۱. در این‌که منظور از «الذی بیده عقدة النکاح» کیست اختلاف است برخی می‌گویند منظور زوج است چون اختیار حفظ نکاح و طلاق زن در دست اوست، ولی اکثر فقهای امامیه معتقدند منظور از آیه با توجه به ظاهر و سیاق آن، ولی زن از قبیل پدر و جد است.

۱. عده زن از همسر اولش منقضی شود؛
 ۲. با عقدی طبیعی به نکاح مردی غیر از شوهر اولش در آید؛
 ۳. عمل نزدیکی به معنای حقیقی در قُبل بین زن و شوهر دوم واقع شود؛^۱
 ۴. شوهر دوم بعد از آن، زن را طلاق دهد؛
 ۵. عده زن منقضی شود.
- با سپری شدن مراحل پنج گانه فوق، همسر اول، در صورت تمایل، می‌تواند به زن سابقش رجوع نماید. البته این کار با رضایت زن و با عقد و مهر جدید ممکن است^۲ / سرخسی / پیشین / ۸ و ۹؛ الزحیلی / پیشین / ۷۰۰).
- در این مورد علاوه بر کلام خداوند، (بقره / ۲۳۰) روایت نبوی (ص) نیز نقل شده است؛ زهری از عروه از عایشه نقل کرده که او گفته است: زن رفاعه بن وهب قرظی خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: من همسر رفاعه بودم و او مرا سه بار طلاق داد و بعد از طلاق سوم، من همسر عبد الرحمن بن زبیر شدم ولی او حالت مردی نداشت و به همین جهت مرا طلاق داد آیا می‌توانم دیگر بار به همسری پسر عمویم رفاعه درآیم؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود خیر «حتی یذوق عسلیتک و تزوقی عسلیته»؛ مگر آن‌که همسر دوم با شما آمیزش جنسی انجام داده و تو نیز از او کامیاب شده باشی (صحیح مسلم، باب: لا تحل المطلقه ثلاثا لمطلقها حتی تنکح. . . ، رقم ۱۴۳۳؛ صحیح بخاری، باب شهادة المختنی، رقم ۲۴۹۶. به نقل از النخ، پیشین، ۲، ۱۳۶؛ دخول باید از قُبل باشد «فلو وطئها فیما دون الفرج او وطئها فی الموضع المکروه، لم تحل»؛ / الشیرازی / ۱۴۱۷ هـ ق / ۴ / ۳۸۰؛ قدرت بر جماع کافی است و بلوغ شرط نمی‌باشد. الجزیری، ۴۲۰؛ نیل الاوطار، به نقل از الزحیلی، پیشین، ۷۰۰۲؛ سرخسی، پیشین، ۹).
- نکته قابل توجه این‌که اطلاق آیه ۲۳۰ سوره بقره، لزوم محلل را در هر سه بار طلاق دادن زن جهت حلال شدن ازدواج مجدد او با شوهر اول، لازم می‌شمرد، هرچند تعداد طلاق‌ها به صد

۱. بر خلاف فقه امامیه که قدرت بر جماع را کافی ندانسته و بلوغ محلل را نیز شرط کرده است.

مرتبۀ نیز برسد (مغنیه، ۱۳۷۴ هـ ش، ۴۲۰؛ نجفی، ۳۲، ۱۲۲) ^۱. به هر حال، هرچند نهاد «تحلیل» از سوی برخی از مغرضین یا جهال زیر سؤال رفته و با دید منفی به آن نگریسته شده، اما باید توجه نمود که این قانون در واقع در جهت حمایت از زن و جلوگیری از مورد ملعبه قرار گرفتن وی وضع شده است و در واقع این امر یک تدبیری روانی جهت کنترل طلاق می‌باشد (الخن، پیشین، ۲، ۱۳۶؛ السرخسی/پیشین/۹؛ الزحیلی، پیشین، ۶۹۰۸) ^۲

حال که روشن شد برای مرد این امکان وجود دارد تا سه مرتبۀ زن خویش را طلاق دهد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا مرد می‌تواند از این حق خویش به طور دفعی، استفاده نماید و به عبارت دیگر آیا وی می‌تواند در یک مجلس حق سه طلاق خود را اعمال نماید؟

از نظر مذهب شافعی، طلاق جمع جایز بوده و واقع می‌شود و حرام نیست، بلکه فقط خلاف سنت است. از نظر فقهای حنفی، به دلیل کلام خداوند که فرموده: «الطلاق مرتان»؛ طلاق جمع بدعت است (السرخسی، پیشین، ۴) معنای آیه این است: «طلاق در دو دفعه است.» (همان، ۵).

به هر حال در صورت مخالفت مرد و ایقاع طلاق به شکل جمع، وی گناهکار بوده و قاضی می‌تواند وی را تعزیر نماید، اما به هر حال طلاق واقع می‌شود (الزحیلی، پیشین، ۶۹۲۷).

از نظر بسیاری از فقهای اهل سنت در طلاق جمع، جز یکی واقع نمی‌شود. ابن عباس گفته است: در زمان پیامبر اکرم و ابی بکر و تا دو سال از خلافت عمر، سه طلاق، یکی به حساب می‌آمد و از آن به بعد عمر آن را جائز شمرد و به شکل قانون در آورد (صحیح مسلم، ۱۴۱۲ هـ ق، ۲، ۱۰۹۹)

و ابن تیمیہ در انتقادی آشکار از عمر می‌گوید: «اگر عمر می‌دید که جواز سه طلاق چه بلایی بر سر خانواده‌ها و متلاشی کردن آن‌ها می‌آورد، قطعاً حکم را به گونه‌ای که در زمان پیامبر اکرم

۱. این در حالی است طبق روایات معتبره از جوامع روایی شیعه و اجماع فقهای امامیه، هر گاه سه بار طلاق دادن، سه بار تکرار

شود و طلاق زن به مرتبۀ نهم برسد با جمع بودن شرایط مقررۀ چنین زنی برای همیشه بر شوهرش حرام می‌گردد.

۲. «و لعل الحکمہ فی الزام المطلقہ بکل هذه الشروط. . . هي التنفیء من الطلاق الثلاث و حمل الازواج علی ان لا يتورطوا فی الطلاق الثلاث».

بود، بر می‌گرداند» (النص و الاجتهاد، ۲۱۳ به نقل از لاهیجی، پیشین، ۸۰) البته در قانون مدنی مصر و سوریه که براساس مذهب شافعیه می‌باشد و ماده ۸۵ قانون احوال شخصیه اردن که براساس مذهب حنفیه تدوین شده، طلاق جمع به رسمیت شناخته نشده است (همان؛ الزحیلی، پیشین، ۶۹۲۸).

در این خصوص نوشته‌های مفتی اعظم مصر، شیخ محمود شلتوت، رئیس اسبق دانشگاه الازهر خواندنی است: «فراموش نمی‌کنم آن زمان که در دانشکده شریعت درباره مقارنه بین مذاهب درس می‌گفتم و نظرات مذاهب مختلف و از آن جمله مذهب شیعه را پیرامون موضوعی مورد بررسی قرار می‌دادم بیشتر اوقات، نظرات شیعه را به خاطر قوت دلیلشان ترجیح می‌دادم و در برابر آن، خضوع می‌کردم. و نیز فراموش نمی‌کنم که در بیشتر مسائل، طبق نظر شیعه فتوی می‌دادم بخصوص درباره قوانین احوال شخصیه که اخیراً وضع گردیده مواردی وجود دارد که مرا وادار به دقت و تحسین می‌کرد؛ مانند سه طلاق در یک مجلس، تعلیق طلاق به امری و... سه طلاق با یک لفظ که در مذاهب اهل سنت، سه طلاق به حساب می‌آید لیکن در مذهب شیعه یک طلاق رجعی است و قانون مصر نیز طبق آن، تنظیم شده است، در صورتی که در محاکم شرعی مذاهب اهل سنت برای آن ارزش قائل نیستند. پژوهشگر واقع بین در بیشتر موارد در مذهب شیعه، دلایل محکمی می‌یابد که با اهداف شریعت در جهت اصلاح خانواده و جامعه سازگار است و او را به سوی آن جذب و هدایت می‌نماید.» (رساله الاسلام، ۱۰۸ نقل از لاهیجی، پیشین، ۸۱).

وی در کتاب «الاسلام عقیده و شریعه» ضمن بحث مبسوطی پیرامون این که سه طلاق موجب هر چه بیشتر گسستن کانون خانواده‌ها است بر خلاف نظر اهل سنت می‌نویسد: «سه طلاق با یک کلمه واقع نمی‌شود مگر یکی و باید طلاق به طور جدا جدا واقع شود و یکجا سه طلاق واقع ساختن بیهوده است» (همان).

بند دوم. طلاق به درخواست زن

در این بحث از دو موضوع صحبت خواهیم نمود؛ یکی تفویض طلاق و دیگری طلاق قضایی.

الف) تفویض طلاق

گفتیم که اصالتاً حق طلاق به دست مرد است، و وی می‌تواند در صورت اهلیت در استیفاء، این حق خویش را خودش اعمال نماید و یا آن که به دیگری نیابت بدهد تا صیغه طلاق را جاری سازد. حال اگر این غیر، شخص ثالثی باشد نیابت مرد به وی توکیل نامیده می‌شود و چنانچه این غیر، همسر وی باشد، نیابت مرد به زن برای تطلیق خویش تفویض نام دارد.

در مذهب شافعی، تفویض طلاق از جانب زوج بالغ و عاقل به زن بالغه و عاقله‌اش صحیح می‌باشد (النووی، ۱۴۱۷ هـ ق، ۲۱۶/۱۸)^۱ بر این امر دو دلیل اقامه شده است:

۱. اجماع.

۲. آیه کریمه قرآن که می‌فرماید: «یا ایها النبی قل لزوجک ان کنتم تردن الحیاة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحاً جمیلاً؛ ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیائید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند و بر طرز نیکوئی شما را رها سازم.» (احزاب، ۲۸).

به هر حال شأن نزول آیه هر چه باشد، چه مربوط به بعد از پیروزی جنگ خیبر و درخواست همسران پیامبر جهت بهره‌برداری از غنائم فراوان بدست آمده باشد و چه مربوط به درخواست زنان پیامبر نسبت به گشایش در نفقه و مخارج زندگی باشد، (کنز العرفان، ۲، ۲۳۸؛ تفسیر علی ابن ابراهیم، ۲، ۱۹۲؛ تفسیر القرطبی، ۱۴، ۶۲ نقل از لاهیجی، پیشین، ۲۸۳) رسول خدا (ص) پس از نزول آیه کریمه، زنان خویش را بین ماندن با خود و یا جدایی مخیر نموده‌اند، با این تقریب که اگر زنان پیامبر اختیاری برای جدایی از پیامبر نداشته باشند، برای اختیار آنها هیچ معنایی متصور نخواهد بود (الخن، پیشین، ۲، ۱۳۱؛ زاد المحتاج بشرح المنهاج، ۳، ۳۶۶؛ «احکام القرآن» للجصاص، ۳/۳۵۷ و تفسیر الرازی، ۲۵، ۲۰۶ نقل از زیدان پیشین، ۴۱۱؛ الحنفی، پیشین، ۴۴۹)^۲.

۱. «يجوز ان يفوض الرجل الي زوجته طلاق نفسها و هو جائز یصح به وقوع الفرقة»

۲. «فلو لم یکن لاختیار هنّ الفرقة اثر لم یکن لتخیر هنّ معنی» البتة خود مفسرین اهل سنت در تفسیر آیه کریمه اختلاف دارند و

- برای وقوع طلاق تفویضی شرایط زیر لازم است:
۱. تفویض منجز باشد؛ بنابراین تعلیق طلاق بر یک چیزی صحیح نخواهد بود، مثل این که بگوید: «زمانی که فردا فرا برسد خودت را طلاق بده».
 ۲. زوج تفویض کننده طلاق، باید مکلف باشد؛ بنابراین تفویض صغیر و مجنون صحیح نخواهد بود.
 ۳. لازم است زن نیز مکلف باشد، پس تفویض طلاق به صغیره و مجنونه صحیح نخواهد بود.
 ۴. زن خودش را فوراً طلاق بدهد، پس اگر تأخیر بیاندازد، طلاقش صحیح نخواهد بود.
 ۵. در صورتی که تفویض و طلاق آن با الفاظ کنایی باشد لزوماً بایستی به همراه نیت باشد (زیدان، پیشین، ۴۰۰؛ الخن، پیشین، ۲، ۱۳۱).

ماهیت حقوقی طلاق تفویضی

در این که طلاق تفویضی از نظر ماهیت، تملیک طلاق از جانب زوج به زوجه و یا این که توکیل زوجه می باشد دو قول هست که عمدتاً در مذهب شافعیه گفته شده جنبه تملیک دارد و بر این اساس در شرط چهارم جهت وقوع طلاق تفویض گفته شده است که زن باید فوراً خودش را طلاق دهد (النووی، پیشین، ۱۸، ۲۱۶؛ الشیرازی، پیشین، ۴، ۲۸۹؛ غزالی، ۱۴۱۸هـ ق، ۲، ۱۳۱)^۱ و اگر مجلس تفویض، از بین برود و زن و مرد از هم جدا بشوند، تفویض باطل خواهد شد. در علت این جهت گفته شده است؛ تطلیق، در طلاق تفویضی در حقیقت جواب زن در مقابل تملیک طلاق از سوی مرد به وی می باشد، پس در واقع این تطلیق مانند قبول در باب تملیکات می باشد و از آنجا که در قبول فوریت شرط است؛ بنابراین در تطلیق نیز فوریت شرط است؛ چون تطلیق به

برخی معتقدند که معنای آیه این نیست که خود زنان پیامبر حق طلاق داشته باشند. بلکه به این معنی است که اگر نخواستند باشند، رسول خدا آنها را طلاق خواهد داد.

۱. «... فهل هو تمليك للطلاق أم توکیل به قولان: اظهرهما: و هو الصحيح انه تمليك، الا انه يراعي فيه تعجيل القبول و لا يجوز لها تاخيره، فلو اخرت بمقدار ما ينقطع القبول عن الايجاب، ثم طلقت، لم تقع»

مثابه قبول می‌باشد، بنابراین، اگر زن، به مقدار زمانی که قبول از ایجاب منقطع می‌شود، ایقاع طلاق را به تأخیر اندازد، یا این که بین تفویض و طلاق تخیلی غیر متعارف ایجاد شود و سپس زن خودش را طلاق دهد، طلاق واقع نخواهد شد (زیدان، پیشین، ۳۹۹) به هر حال چه بگوییم تفویض، تملیک است چنان که در قول جدید شافعی آمده و یا این که بگوییم توکیل است چنان که در قول قدیم شافعی بوده، زوج می‌تواند از تفویض طلاق تا قبل از این که زن، طلاق را واقع سازد، رجوع نماید، چون در تملیک و توکیل، امکان رجوع قبل از قبول (تطریق) وجود دارد، بنابراین اگر پس از رجوع، زن خودش را مطلقه نماید، چنین طلاق واقع نخواهد شد، هر چند زن از رجوع مرد، اطلاع نداشته باشد (همان، ۴۰۰).

نکته‌ای که در پایان بحث طلاق تفویضی طرح آن لازم است، مربوط به تعداد طلاقات تفویضی است که آن هم به اختلاف احوال، مختلف خواهد بود:

۱. اگر مرد به زنش بگوید: خودت را سه طلاقه بکن، و زن خودش را یک بار طلاق دهد، پس یکبار واقع خواهد شد. چون کسی که مالک سه طلاقه است، طبعاً مالک یک طلاق خواهد بود.

۲. اگر مرد بگوید: خودت را برای یک بار طلاق بده، و زن خودش را سه طلاق دهد، فقط یک طلاق واقع خواهد شد، چون همین یک طلاق مورد تملیک واقع شده است.

۳. اگر مرد به زنش بگوید: خودت را طلاق بده و در دل نیت سه طلاقه داشته است، و زن بگوید خودم را طلاق دادم و سه طلاقه را نیت نموده باشد، سه طلاق واقع خواهد شد، ولی هر گاه زن و مرد هیچ چیزی نیت نکرده باشند یا نیت طلاق واحد نموده باشند، در این صورت یک طلاق واقع خواهد شد.

۴. اگر مرد به زن بگوید: خودت را سه مرتبه طلاق بده و زن بگوید خودم را یکبار طلاق دادم یا این که مرد به زن بگوید خودت را یکبار طلاق بده و زن خودش را سه بار طلاق دهد، در هر دو حالت، یک طلاق واقع می‌شود.

۵. اگر مرد به زنش بگوید اگر خواستی خودت را سه بار طلاق بده یا این که اگر خواستی

- خودت را یکبار طلاق بده، و زن خودش را سه بار طلاق دهد، یکبار طلاق واقع می‌شود (انصاری، ۱۴۱۴ هـ، ۶، ۲۸۵؛ الشربینی، پیشین، ۳، ۲۸۵؛ زیدان، پیشین، ۴۰۰).
- ایقاع طلاق از سوی غیر زوج با اذن زوج در مذهب حنفیه علاوه بر دو قسم فوق یعنی توکیل و تفویض، شامل «رساله» نیز می‌شود؛ مثلاً زوج به شخصی خطاب می‌کند: برو پیش فلانی و به وی بگو: شوهرت می‌گوید: «اختاری؛ اختیار کن». نقش «رسول» در این مورد صرفاً نقل کلام «مرسل» و زوج است نه چیز دیگر (الحنفی، پیشین، ۴۴۸).
- الفاظ تفویض در فقه حنفی سه چیز است: «امر بید»، «تخیر» و «مشیئة» و تمام این موارد مفید تملیک طلاق به زن و این‌که وی مخیر است طلاق بگیرد یا با همسرش بماند، می‌باشد.
- «امر به ید» آن است که به زن بگوید: «امرک بیدک» با این عبارت، امر طلاق با دو شرط به دست زن خواهد بود:
۱. زوج نیت طلاق داشته باشد، چون این تعبیر از الفاظ کنایی است و بدون نیت طلاق صحیح نخواهد بود.
 ۲. زن از این‌که امر طلاق به وی سپرده شده است، عالم باشد.
- بنابراین تا قبل از وصول خبر به زن، امر طلاق به دست وی نخواهد بود. چون معنای این نوع از تفویض، ثبوت خیار بین طلاق و زوج می‌باشد و این جزء، با علم محقق نمی‌شود (الکاسانی الحنفی، ۱۴۲۰ هـ ق، ۳، ۱۸۰؛ الزحیلی، پیشین، ۶۹۳۶).
- «تخیر» یعنی زوج به زنش بگوید: «اختاری؛ اختیار کن». تخیر با امر به ید، دو تفاوت دارد:
۱. اگر زوج در «امرک بیدک» نیت طلاق ثلاثه بکند صحیح است، ولی در لفظ «اختاری» نیت طلاق ثلاثه صحیح نیست.
 ۲. در لفظ «اختاری» حتماً باید «طلاق» یا «نفس» ذکر شود حال یا در کلام زوج و یا در کلام زوجه فرق نمی‌کند؛ مثلاً زوج بگوید «اختاری نفسک» و زن در پی آن بگوید: «اخترت» یا مرد به زن بگوید: «اختاری» و زن در جواب بگوید: «اخترت نفسی» (الحنفی، پیشین، ۴۵۱؛ الزحیلی، پیشین، ۶۹۳۷؛ الکاسانی الحنفی، پیشین، ۱۸۷).

- و لفظ سوم تفویض، «مشیئة» می‌باشد. در این فرض، زوج می‌گوید: «انت طالق ان شئت» که این مورد مانند لفظ «اختاری» است؛ چون هر دوی آنها تملیک طلاق می‌باشد، مگر این که طلاق در این جا رجعی و در آنجا «اختاری» باین می‌باشد، چون امر تفویض شده در اینجا صریح و در آنجا کنایی است.

ممکن است زوج به زنش بگوید: «طلق نفسك»؛ این جمله از دیدگاه حنفیه تملیک طلاق است، اعم از این که آن را مقید به مشیئت نموده باشد یا نه و اثر آن تا عدم افتراق از مجلس می‌باشد؛ مانند جمله: «انت طالق ان شئت» (الکاسانی الحنفی، همان، ۱۹۱).

از دیدگاه فقه حنفی، «تفویض» از جانب زوج «لازم» است؛ بنابراین وی نمی‌تواند از تفویض رجوع نموده و یا آن را فسخ نماید و یا این که جلوی زن را در اعمال حق طلاق بگیرد، چون زوج، طلاق را به زن تملیک نموده و کسی که چیزی را به دیگری تملیک نماید، ولایت‌اش از آن چیز، زایل می‌شود.

تفویض از جانب زوجه «لازم» نیست؛ بنابراین وی حق دارد تفویض را صراحتاً یا دلالتاً رد نماید، چرا که تفویض، مخیر نمودن زن است بین این که خودش را طلاق بدهد یا ندهد و تخیر با لزوم منافات دارد. لکن زن فقط اختیار طلاق برای یک مرتبه را دارد، چون لفظ «امرک بیدک» مقتضی تکرار نیست، مگر آن که مقرون به چیزی دال بر تکرار باشد (همان، ۱۸۵؛ الزحیلی، ۶۹۶۱).

در مورد زمان تفویض باید گفت؛ تفویض از این جهت مطلق، مقید به زمان خاص یا مفید تکرار در تمام ازمان می‌باشد؛ اگر تفویض مطلق باشد، حق طلاق مقید به مجلس علم زن به تفویض است، چون قرار دادن امر طلاق به دست زن، تملیک می‌باشد و جواب تملیک مقید به مجلس آن می‌باشد، چنانچه تفویض مقید به زمان معینی باشد، حق طلاق برای زن تا انتهای آن مدت باقی است.

اگر تفویض را معلق به شرطی نماید، با تحقق آن شرط، اختیار طلاق به زن منتقل می‌شود. و در صورتی که تفویض، مفید و مقتضی تکرار باشد، زن می‌تواند در هر وقتی اعم از مجلس

تفویض و غیر آن، حق طلاق‌اش را اعمال نماید (همان) به هر حال با وجود این‌که «تفویض» از دیدگاه حنفیه «تملیک» می‌باشد، از یک نظر شبیه توکیل است و آن این‌که بعد از تفویض، حق ایقاع طلاق از سوی زوج از بین نخواهد رفت (همان)

ب) طلاق قضایی

در فقه شافعی، زوجه در مواردی می‌تواند از قاضی تقاضای طلاق کند، چنان‌چه در فقه حنفی، زن در موارد عیوب سه‌گانه جب، خصاء و عنن، حق درخواست طلاق قضایی دارد و از آنجا که از نظر فقه شافعی و حنفی فسخ نکاح بواسطه عیوب، باید به وسیله قاضی صورت گیرد (الزحیلی، پیشین، ۷، ۳۴۸) در اینجا ضمن احصاء موارد طلاق قضایی مصطلح، به موارد عیوب نیز اشاره خواهیم نمود، چه این‌که در این موارد نیز زن باید از قاضی تقاضای تفریق نماید. اساساً در بسیاری از قوانین احوال شخصیه کشورهای عربی، نامی از فسخ نکاح به میان نیامده و بر هم زدن عقد به لحاظ عیب را به عنوان یکی از علل در خواست طلاق و یا تحت عنوان خیار تفریق ذکر کرده‌اند و در هر حال مراجعه به دادگاه و گرفتن حکم دادگاه مبنی بر طلاق یا تفریق را ضروری می‌دانند. برای مثال ماده ۵۳ قانون خانواده الجزایر به زن حق می‌دهد که در صورت وجود عیوبی که مانع تحقق هدف ازدواج است از دادگاه در خواست طلاق نماید و اصولاً از فسخ نکاح نامی به میان نیاورده است (قانون الاسره، الجزایر، قانون شماره ۸۴ - ۱۱ مصوب نهم رمضان ۱۴۰۴ هـ.ق).

با این مقدمه، به احصاء موارد طلاق قضایی در فقه شافعی و فقه حنفی می‌پردازیم.

عدم انفاق

می‌دانیم زوج ملزم به تأمین نفقه زوجه است، ولی گاهی این تکلیف را به جای نمی‌آورد. در این وضعیت مسأله از دو حال خارج نیست؛ یا معسر و عاجز از انفاق است و یا این‌که موسر و مستنکف از انفاق می‌باشد. از نظر شافعی فقط در شق اول، زن حق درخواست طلاق را از حاکم دارد، ولی در صورتی که مرد دارا باشد و از انفاق استنکاف نماید، حق طلاق وجود نخواهد داشت (مغنیه، پیشین، ۴۵۱) البته در قانون مصر، شماره ۲۵، مصوب ۱۹۲۰، ماده چهارم آمده است که در هر دو صورت چه مرد معسر باشد و یا موسر باشد و انفاق نکند زن حق در خواست طلاق را دارد

(وهبة الزحیلی، پیشین، ۵۱۱). در این که ماهیت حقوقی طلاق قضایی چیست، در قانون مصر و سوریه گفته شده؛ در صورتی که بعد از دخول و در زمانی که زوج دارایی و قدرت بر انفاق خویش را ثابت نماید، طلاق رجعی است (همان)

به نظر می‌رسد دیدگاه فوق از این حیث که مقرر داشته تا زمانی که موجب طلاق (عجز یا امتناع شوهر از انفاق) از بین نرفته، رجوع مرد بی تأثیر است، از لحاظ تأمین هدف شارع از جعل ولایت حاکم بر طلاق، مناسب و قابل دفاع است.

متضرر شدن زوجه از کردار و گفتار زوج

منظور از کلمه «ضرر»، زیان و گزند است که از جانب زوج ایجاد می‌شود به نحوی که دوام و حیات زناشویی را به مخاطره انداخته و آن را غیر قابل تحمل می‌سازد که اصطلاحاً شقاق نیز گفته می‌شود ضرر ممکن است مادی باشد همانند ضرب و جرح و ممکن است معنوی از قبیل فحاشی سوء رفتار و... باشد، حال در این که زن حق دارد در صورت وجود ضرر، در خواست طلاق نماید یا خیر؟ از امام شافعی دو قول نقل شده است؛ در یک قول گفته شده وی حق طلاق ندارد و فقط به قاضی مراجعه کرده و قاضی شوهر را ملزم به رفتار متعارف می‌نماید و الا وی را تعزیر می‌کند و چنانچه ضرر و شقاق شدت یافته و تداوم رابطه زوجیت غیر قابل تحمل گردد، براساس آیه قرآن، (نساء، ۳۵) اقدام به تعیین حکم برای اصلاح ذات البین می‌نمایند. این دیدگاه موافق با نظر مشهور فقهای شافعیه است. در قول دوم آمده است که زوجه حق طلاق دارد و به حکم آیه قرآن، (همان) این حق برای حکمین قرار داده شده تا در صورت عدم اصلاح، حکم به جدایی آنها نمایند؛ زیرا این آیه اعتباری برای رضای زوجین قائل نشده و هیچ حکمی غیر از حکم به جدایی و مفارقت وجود ندارد.

بدیهی است در صورت اخیر حکمین نظر خود را مبنی بر عدم اصلاح و سازش به قاضی اعلام می‌نمایند و این قاضی است که زوج را در صورت امتناع از رفع ضرر حاصله به ایقاع طلاق ملزم

می‌نماید و چنانچه از این امر سرباز زند قاضی رأساً از باب «الحاکم ولی الممتنع» اقدام به صدور حکم طلاق می‌نماید (الخن، مصطفی، پیشین، ۲، ۱۲۳؛ الانصاری، پیشین، ۳۹۲؛ الزحیلی، پیشین، ۵۲۷)^۱ قانون مصر و سوریه از نظریه دوم شافعی پیروی کرده، براساس فقه مالکی تنظیم شده است و به زن حق در خواست طلاق قضایی در صورت وجود ضرر داده و ماهیت چنین طلاقی را طلاق بائن معرفی نموده است، البته تفاوت قانون مصر با سوریه تنها در این است که قانون مصر حق تفریق را فقط در صورت وجود ضرر از جانب زوج پذیرفته، در حالی که قانون سوریه مقرر داشته؛ ضرر از ناحیه هر کدام از زن و شوهر که باشد دیگری حق تفریق خواهد داشت (الزحیلی، پیشین، ۵۲۹)

غیبت یا حبس زوج

در این مورد نیز دو قول از شافعی نقل شده است؛ قول جدید که مشهور فقهای شافعی از آن پیروی نموده‌اند این است که در صورت غیبت یا حبس زوج، هر قدر هم که طولانی باشد، به درخواست طلاق زن ترتیب اثر داده نمی‌شود، مگر این‌که زوج در حال غیبت فوت کرده باشد. در قول قدیم شافعی آمده بود که زوجه در صورت غیبت شوهر و عدم اطلاع از حیات یا ممات وی می‌تواند به قاضی مراجعه کرده و قاضی از آن زمان چهار سال به فحص و جستجو می‌پردازد و پس از آن در صورت پیدا نشدن زوج، اقدام به فسخ نکاح می‌نماید (الزحیلی، پیشین، ۵۳۲؛ الانصاری، پیشین، ۷، ۱۴۸).

با این حال قانون مصر و سوریه از قول غیر مشهور شافعی پیروی نموده و مقرر داشته‌اند؛ در صورت غیبت زوج که بدون عذر قابل قبول باشد یا حبس وی که به بیش از یک سال بیانجامد و حاضر به طلاق دادن زنش نشود، به حکم قاضی طلاق داده می‌شود (مواد ۱۲، ۱۳ و ۱۴ قانون مصر مصوب ۱۹۲۹ و ماده ۱۰۹ قانون سوریه).

۱. «... غیر ان الزوجه ایضا تصبح صاحبه حق فی ذلك (طلاق) فی حالات خاصه من اهمها: ان ینالها ضرر من الزوج...»

عیب

عیوب در نزد شافعیه ۷ قسم است که عبارتند از: جب، عنه، جنون، جذام، برص، رتق و قرن.^۱ جب و عنه مختص به زوج و رتق و قرن از عیوب ویژه زنان است و سه مورد دیگر بین آن دو مشترک است. بر این اساس استناد به عیب جهت انحلال نکاح می‌تواند حسب مورد از جانب زوج یا زوجه درخواست گردد. زوجه به واسطه عیوب مختص به زوج و عیوب مشترک، می‌تواند نکاح را فسخ نماید، اما چنان‌که قبلاً گفتیم برای حصول تفریق به حکم قاضی نیاز است، و زن باید دادخواست تفریق بدهد.

در طلب تفریق به واسطه عیوب، احراز شرایطی لازم است:

- اولاً، درخواست کننده تفریق در زمان انعقاد نکاح باید جاهل به عیب باشد؛
- ثانیاً، پس از علم به عیب، فوراً درخواست فسخ نماید، در غیر این صورت حق فسخ وی ساقط خواهد شد.

در مورد حدود عیب بعد و یا قبل از عقد نکاح تفاوتی وجود ندارد، لکن در موردی که عنه بعد از دخول ایجاد گردد گفته شده؛ در خواست فسخ نکاح جایز نیست. مواد ۹، ۱۰ و ۱۱ قانون مصر مصوب ۱۹۲۰ شماره ۲۵ و مواد ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷ و ۱۰۸ قانون سوریه به تفریق به سبب عیوب اشاره کرده و جدایی ناشی از عیب را طلاق بائن معرفی نمودند (الزحیلی، پیشین، ۵۱۷؛ الانصاری، پیشین، ۶، ۳۰۹).

از نظر حنفی، قاضی نمی‌تواند جبراً اقدام به طلاق زن نماید، مگر در صورتی که زوج دارای یکی از عیوب سه گانه (جب، عنه و خصا) باشد (مغنیه، پیشین، ۴۵۱؛ الزحیلی، پیشین، ۷۰۴۹).^۲

۱. جب؛ یعنی قطع آلت تناسلی مرد، عنه؛ یعنی ناتوانی جنسی مرد، برص و جذام دو نوع بیماری پوستی می‌باشند، رتق؛ یعنی مسدود بودن شرمگاه زن با گوشت غیر طبیعی، قرن؛ یعنی مسدود بودن شرمگاه زن با استخوان غیر طبیعی.
۲. از نظر حنفیه حق تفریق به واسطه عیوب، صرفاً به زوجه اختصاص دارد و آن هم ویژه سه عیب است (جب، عنه و خصا).

بعد از دادخواست تفریق از سوی زن و بررسی دادگاه، چنانچه روشن شود که زوج محبوب است، قاضی فوراً اقدام به صدور حکم تفریق می‌نماید، ولی در مورد «عنین» و «خصی» بر قاضی لازم است از تاریخ دادخواست، یک سال به زوج مهلت دهد چه این که ممکن است وی در اثنای سال و در خلال فصول مختلف، قدرت بر جماع پیدا نماید (الزحیلی، پیشین، ۷۰۵)

از دیدگاه فقه حنفی برای ثبوت حق زن در اقامه دادخواست تفریق شروط زیر الزامی است:

۱. هنگام عقد یا قبل از آن، عالم به عیب نباشد، بنابراین در صورت علم به عیب، حق در خواست طلاق نخواهد داشت؛

۲. در صورت اطلاع بر عیب بعد از عقد، راضی به عیب نشود، پس چنانچه، جاهل به عیب بوده و بعد از عقد از آن آگاهی یافته، و به آن رضایت دهد، حق درخواست تفریق وی ساقط خواهد شد؛

۳. زن باید دادخواست تفریق بدهد؛

۴. زوجه از عیوب جنسی مانند رتق و قرن خالی باشد؛

۵. زوج سالم باشد؛ چنانچه زوج بیمار باشد باید منتظر ماند تا شفاء یابد، سپس به عنین و خصی یک سال مهلت داده شود (همان، ۷۰۵۴).

به هر حال، طلاق صادره از سوی قاضی، ماهیتاً طلاق بائن می‌باشد که از عدد طلاق می‌کاهد، چه این که فعل قاضی به زوج نسبت داده می‌شود، پس گویا خودش اقدام به طلاق نموده است و به این جهت طلاق مذکور، بائن تلقی شده که از زن رفع ضرر بشود، چون اگر برای زوج امکان مراجعه به زن، قبل از انقضای عده وجود داشته باشد، ضرر دوباره برگشته و نقض غرض می‌شود (همان، ۷۰۵۶).

موارد دیگر طلاق قضایی همچون عدم انفاق، متضرر شدن زوجه از کردار و گفتار زوج و غیبت یا حبس زوج از نظر فقه حنفی موجب درخواست طلاق قضایی نخواهد بود (همان، ۷۰۴۳، ۷۰۶۰، ۷۰۶۶ و ۷۰۶۸؛ مغنیه، پیشین، ۴۵۱).

مواد پیشنهادی

موجبات طلاق در مذهب شافعی

مواد پیشنهادی برای موجبات طلاق در مذهب شافعی به شرح زیر است:

- ماده ۱- عقد نکاح به فسخ یا به طلاق منحل می‌شود.
- ماده ۲- مرد می‌تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید.
- ماده ۳- زوج می‌تواند زن خویش را در مجلس واحد، سه طلاقه کند.^۱
- ماده ۴- زوج می‌تواند به دیگری وکالت در طلاق دهد، همچنین می‌تواند اختیار طلاق را به زوجه‌اش تفویض نماید.
- تبصره ۱: برای وقوع طلاق تفویضی شرایط زیر لازم است:
 ۱. تفویض منجز باشد؛
 ۲. زن و مرد مکلف باشند؛
 ۳. زن خودش را فوراً طلاق دهد؛
 ۴. در صورت کنایی بودن تفویض و طلاق، همراه با نیت باشد.
- تبصره ۲: مرد می‌تواند تا قبل از ایقاع طلاق از سوی زن، از تفویض رجوع نماید.
- ماده ۵ - در موارد زیر زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق یا تفریق نماید:
 ۱. در صورت اعسار و عجز زوج از انفاق؛^۲

۱. گفتنی است در قانون مصر طلاق جمع به رسمیت شناخته نشده است؛ ر. ک: قربانی لاهیجی، پیشین، ج ۹، ص ۸۰؛ ماده ۸۵ قانون احوال شخصیه اردن نیز طلاق جمع را به رسمیت نشناخته است.

۲. البته در قانون مصر چه مرد معسر و عاجز از انفاق باشد و چه موسر و ممتنع از انفاق، زن حق درخواست طلاق قضایی دارد؛ الزحیلی، پیشین، ص ۵۱۱.

۲. متضرر شدن زوجه از کردار و گفتار زوج؛^۱
 ۳. غیبت یا حبس بیش از چهار سال؛^۲
 ۴. وجود هر یک از عیوب جبّ، عنّه، جنون، جزام و برص در مرد.^۳
- ماده ۶- افتراق به خاطر عجز یا امتناع از انفاق یا وجود هر یک از عیوب، فسخ محسوب می‌شود.
- ماده ۷- افتراق به علت تضرر زوجه، غیبت یا حبس زوج، طلاق بائن محسوب می‌شود
- ماده ۸ - عیوب مرد در صورتی موجب حق درخواست طلاق برای زن است که زن هنگام انعقاد نکاح جاهل به عیب بوده و بعد از علم به آن فوراً درخواست طلاق نموده باشد.
- ماده ۹ - در صورت حدوث عنّه بعد از دخول، زن حق درخواست طلاق نخواهد داشت.
- ماده ۱۰- طلاق معلق همانند طلاق منجز صحیح است و واقع می‌شود.^۴
- تبصره: طلاق مضاف نیز صحیح است و واقع می‌شود.

۱. این دیدگاه برخی از فقهای شافعی است که مورد پیروی قانون مصر و سوریه و ماده ۱۳۶ قانون احوال شخصیه کویت قرار گرفته است، دیدگاه مشهور شافعی آن است که زن حق درخواست طلاق ندارد؛ الزحیلی، پیشین، ص ۵۲۹؛ البته بهتر است ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی ایران مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ و تبصره الحاقی آن که در تاریخ ۱۳۷۹/۷/۳ در مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۸۱/۴/۲۹ مجمع تشخیص مصلحت آن را تصویب کرده جایگزین این بند گردد.

۲. این نیز دیدگاه غیر مشهور فقهای شافعی است که مورد پیروی قانون مصر و سوریه قرار گرفته است. مشهور فقهای شافعی گفته‌اند به درخواست طلاق زن ترتیب اثر داده نمی‌شود؛ لازم به توضیح است در مورد غیبت ماده ۱۰۲۹ قانون مدنی ایران در فقه شافعی نیز پذیرفته شده است، اما در مورد حبس، نصّ خاصی وجود ندارد. البته ماده ۱۴ قانون مدنی مصر، به تبعیت از فقه مالکی در صورت حبس زوج تا یک سال به زن حق دادخواست طلاق را داده است.

۳. در فقه شافعی، برای اعمال حق فسخ، مراجعه به دادگاه و اخذ حکم محکمه مبنی بر طلاق یا تفریق ضروری است؛ الزحیلی، پیشین، ص ۳۴۸ به بعد؛ البته در مورد عنّه، به مرد یک سال مهلت داده می‌شود تا در صورتی که قدرت بر زناشویی پیدا نکرد حکم به تفریق می‌شود.

۴. ماده ۹۰ قانون احوال شخصیه سوریه و ماده ۸۹ قانون احوال شخصیه اردن طلاق معلق را باطل اعلام نموده و ماده ۱۰۵ قانون احوال شخصیه کویت، منجز بودن در طلاق را شرط دانسته است.

مواد پیشنهادی

موجبات طلاق در مذهب حنفی

مواد پیشنهادی برای موجبات طلاق در مذهب شافعی به شرح زیر است:

- ماده ۱- عقد نکاح به فسخ یا به طلاق منحل می‌شود.
 - ماده ۲- مرد می‌تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید.
 - ماده ۳- زوج می‌تواند زن خویش را در مجلس واحد، سه طلاقه کند.^۱
 - ماده ۴- زوج می‌تواند به دیگری وکالت در طلاق دهد، همچنین می‌تواند اختیار طلاق را به زوجه‌اش تفویض نماید.
- تبصره: برای وقوع طلاق تفویضی شرایط زیر لازم است:
۱. تفویض منجز باشد؛
 ۲. زن و مرد مکلف باشند؛
 ۳. زن خودش را فوراً طلاق دهد؛
 ۴. در صورت کنایی بودن تفویض و طلاق، همراه با نیت باشد.
- ماده ۵ - در صورت وجود یکی از عیوب سه گانه جب، خصاء و عنن در زوج، زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه کرده و تقاضای طلاق یا تفریق نماید.^۲

۱. گفتنی است ماده ۸۵ قانون احوال شخصیه اردن که براساس مذهب حنفیه تدوین شده است، طلاق جمع را به رسمیت نشناخته است، چنانچه در قانون مصر نیز طلاق جمع به رسمیت شناخته نشده است؛ ر. ک: قربانی لاهیجی، پیشین، ص ۸۰.

۲. در فقه حنفی، در عیوب عنن و خصاء از تاریخ دادخواست دعوی، حاکم، یک سال به زوج مهلت می‌دهد؛ از دیدگاه مشهور حنفی، جنون مرد، موجب حق تفریق برای زن نخواهد بود، اما طبق دیدگاه محمد بن الحسن و نیز بند ۲ از ماده ۱۰۵ قانون احوال شخصیه سوریه چنین حقی برای زن وجود دارد.

ماده ۶- افتراق به جهت هر یک از عیوب سه گانه جب، خصاء و عنن، طلاق بائن محسوب می‌شود.

ماده ۷- عیوب مرد در صورتی موجب حق درخواست طلاق برای زن است که وی هنگام انعقاد نکاح، جاهل به عیب بوده و بعد از علم به آن فوراً درخواست طلاق داده باشد.

ماده ۸- در صورت حدوث عتبه بعد از دخول، زن حق درخواست طلاق نخواهد داشت.

ماده ۹- طلاق معلق همانند طلاق منجز صحیح است و واقع می‌شود.^۱

تبصره: طلاق مضاف نیز صحیح است و واقع می‌شود.

۱. ماده ۹۰ قانون احوال شخصیه سوریه و ماده ۸۹ قانون احوال شخصیه اردن طلاق معلق را باطل اعلام نموده و ماده ۱۰۵ قانون احوال شخصیه کویت، منجز بودن در طلاق را شرط دانسته است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. ابن عبدالواحد، محمد، بی تا، شرح فتح القدير، بيروت، احياء التراث العربی، ج ۴.
۲. انصاری، شمس‌الدين (محمد بن ابوالعباس احمد بن حمزه ابن شهاب الدين رملی منوفی مصری «شافعی صغیر»)، ۱۴۱۴ هـ، نهایة المحتاج الى شرح المنهاج، بهمراه حاشیه شبراملی قاهری و حاشیه مغربی رشیدی، بيروت، دارالکتب العلمیه، ج ۶.
۳. البخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۲۲ هـ ق، صحیح البخاری، بيروت، دار احياء التراث العربی، چاپ اول.
۴. الجزیری، عبد الرحمن، ۱۴۱۱ هـ ق، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، بيروت، دار الفکر، چاپ اول، ج ۴.
۵. الجوزیه، ابن قیم، ۱۴۲۱ هـ ق، جامع الفقه، دار الوفاء، چاپ اول، ج ۵.
۶. الحنفی الحصکفی، محمد بن علی، ۱۴۲۳ هـ ق، الدر المختار، بيروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ج ۲.
۷. الحنفی، ابن نجیم، ۱۴۲۲ هـ ق، البحر الرائق شرح کنز الدقائق، بيروت، دار احياء التراث العربی، چاپ اول، ج ۳.
۸. الخن، مصطفی و البغا، مصطفی، ۱۴۱۷ هـ ق، الفقه المنهجی علی مذهب الامام الشافعی، دمشق، دار العلوم الانسانیه، چاپ اول، ج ۲.
۹. الزحیلی، وهبه، ۱۴۱۸ هـ ق، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، دار الفکر، چاپ چهارم، ج ۹.
۱۰. زیدان، عبدالکریم، ۱۴۱۷ هـ ق، المفصل فی احکام المراه و البيت المسلم فی الشریعه الاسلامیه، بيروت، موسسه الرساله، چاپ سوم، ج ۷.
۱۱. سابق، شیخ سید، ۱۹۹۵ م، فقه السنه، بيروت، دار الفکر، ج ۲.
۱۲. السرخسی، شمس‌الدين، ۱۴۰۹ هـ ق، المبسوط، بيروت، دارالمعرفه، ج ۶.

۱۳. الشریبئی، محمد الخطیب، ۱۹۹۵م، مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج، بیروت، دار الفکر، ج ۳.
۱۴. شهريکندی، عبدالکریم، بی تا، احوال شخصیه و حقوق زوجین، تهران ناشر سید محمد صمدی، چاپ اول.
۱۵. الشیرازی، ابی اسحاق، ۱۴۱۷ هـ ق، المهذب فی فقه الامام الشافعی، دمشق، دار القلم، چاپ اول، ج ۴.
۱۶. الطریحی، فخرالدین، ۱۳۶۷، مجمع البحرين، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۲.
۱۷. عاملی، شیخ حر، ۱۴۰۳ هـ ق، وسایل الشیعه، تهران، مکتبه الاسلامیه، ج ۱۵.
۱۸. العینی، بدرالدین، ۱۴۲۰ هـ ق، البناء شرح الهدایه، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ج ۵.
۱۹. غزالی، امام محمد، ۱۴۱۸ هـ ق، الوجیز فی فقه الامام الشافعی، بیروت، دارالارقم، چاپ اول، ج ۲.
۲۰. قانون الاسره، الجزایر، قانون شماره ۸۴ - ۱۱ مصوب نهم رمضان ۱۴۰۴ هـ ق.
۲۱. قربانی لاهیجی، زین العابدین، ۱۳۸۱، تفسیر جامع آیات الاحکام، قم، نشر سایه، چاپ اول، ج ۹.
۲۲. قشیری نیشابوری، مسلم، ۱۴۱۲ هـ ق، صحیح مسلم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ج ۲.
۲۳. الکاسانی الحنفی، الامام علاءالدین، ۱۴۲۰ هـ ق، بدائع الصناعات فی ترتیب الشرائع، بیروت، دار المعرفه، چاپ اول، ج ۳.
۲۴. الکوهجی، شیخ عبدالله، بی تا، زاد المحتاج بشرح المنهاج، بیروت، المکتبه العصریه، ج ۳.
۲۵. مغنیه، محمدجواد، ۱۳۷۷ش، الفقه علی المذاهب الخمسه، تهران، مؤسسه الصادق (ع)، چاپ سوم.
۲۶. مولوی، جلال الدین محمد، ۱۳۴۷، مثنوی معنوی، تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
۲۷. النووی، ابی ذکریا، ۱۴۱۷ هـ ق، المجموع شرح المهذب، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ج ۱۸.